



علوی

گنجینه‌ی تابستان

این قصه:

کار و تلاش

پایه پنجم، شماره ۳

کار و تلاش



روزی روزگاری، حضرت سلیمان با تمام شکوه و جلالش در حال عبور از راهی بود. ناگهان چشمش به مورچه کوچکی افتاد که با زحمت زیاد، پای ملخی را به دهان گرفته بود و آن را روی زمین می کشید. مورچه ی بیچاره برای جابه جا کردن آن بار سنگین، تمام توانش را به کار گرفته بود؛ گاهی از شدت سنگینی بار، بدنش خم می شد و گاهی با وزش کمترین بادی، تعادلش را از دست می داد و مانند پر کاهی به این طرف و آن طرف پرتاب می شد. اما با این حال، چنان غرق در کار و تلاش بود که به هیچ کس و هیچ چیز در اطرافش توجه نمی کرد. حضرت سلیمان که شاهد این صحنه بود، با لحنی تند به مورچه گفت: «ای موجود مسکین! چرا این قدر خودت را عذاب می دهی؟ مگر نمی بینی که در ملک و پادشاهی من هستی؟ بیا و این بار سنگین و بیهوده را رها کن. به قصر پادشاهی من بیا و از سفره های رنگین ما هر چه می خواهی بخور. چرا باید این گونه خون جگر بخوری و تمام عمرت را صرف جابه جا کردن یک بارِ ناچیز کنی؟ این راهی که تو در آن هستی، محل رفت و آمد مردم است؛ می ترسم زیر پای عابران له شوی! برای جسم و جانِ ارزش قائل باش و این قدر خودت را به سختی نینداز.» مورچه، بار را لحظه ای زمین گذاشت، رو به پادشاه کرد و با وقار خاصی گفت: «ای سلیمان! بدان که برای ما مورچه ها، قناعت کردن و داشتن یک زندگی ساده، خیلی خوش تر و شیرین تر از نشستن بر سر سفره های پر زرق و برق دیگران است. ما اهل کار و تلاش هستیم و با کسی کاری نداریم. ما آذوقه و انبار خودمان را داریم و به همان هم راضی هستیم.» سپس ادامه داد: «من به همین رنج و تلاشی که می کشم، امیدوارم و به آن افتخار می کنم. من هرگز این پای ملخی را که با زحمت خودم به دست آورده ام، با صد گنج رایگان عوض نمی کنم! اگر می خواهی در زندگی همیشه موفق و سربلند باشی، باید درس بردباری و تلاش را از مورچه بیاموزی. هرگز در راهی قدم نگذار که مایه تمسخر دیگران شود. دوراندیش و عاقل باش و کار امروز را به فردا مسپار. در بهار زندگی و دوران جوانی تا می توانی تلاش کن، چرا که پیری و ناتوانی خیلی زود از راه می رسد.»



فرزندم با توجه به متن به سوالات زیر پاسخ بده.

۱_ چرا حضرت سلیمان (ع) از مورچه خواست که بار سنگین را رها کند و به قصر او بیاید؟

۲_ پاسخ مورچه به پیشنهاد حضرت سلیمان چه بود و او چه ارزشی را برتر از گنج رایگان می دانست؟

۳_ از این داستان چه نتیجه ای می گیریم؟

